

* (شهاب ترشیزی) *

بقلم محیط طباطبائی

§ انتقاد بر انتقاد §

شعر است هیچ و شاعری از هیچ هیچ تر در حیرتم که بر سر هیچ این جدال چیست

در سال ۱۳۰۳ که شاگرد مدرسه دارالفنون بودم رساله مختصری در تاریخ شعرای زواره واردستان که منظره الرأس نگارنده است تألیف نمودم ولی در آن اوان انتشار نیافت. سال گذشته با سخن سنج فاضل آقای مدیر محترم مجله ادبی ارمغان در باب آن رساله سخن در میان آمد در صدد برآدمم که آنرا مجدداً از نظر مطالعه و جرح و تعدیل بگذرانم تا در مجله شریفه انتشار یابد. يك قسمت آن مجمر در چهار شماره (۶ و ۷ و ۸ و ۹) سال گذشته و شماره ۳ امثال طبع شده و بقیه آنرا هنوز موقوف نمانده ام پاکتویس کرده و بمطبعه بفرستم.

در ضمن مقاله مذکور جایی که من از معاصرین مجمر معرفت شهاب ترشیزی را در جزو جرکه هاتف و آذر و رفیق و صباحی نام برده و نوشته بودم درخور همسری پیش آهنگان تجدد ادبی و فرهنگیان من نیست مقارن طبع قسمت دوم از مقاله مجمر دستور تعابیر متوسطه که بصورت شورای عالی معارف رسیده بود انتشار یافت و مشاهده شد که نام شهاب ترشیزی را در ردیف صباح و مجمر و نشاط و قائم مقام و استادان متأخر آورده نامحصلین سال نهائمی شعبه ادبی متوسطه او را بشاسند و گفته هایش را یا بوزند از این مطلب نویسنده را شگفتی

حاصل شد و بمطالعه قسمتهای پیش و پس دستور پرداخت و دید شاعران هجوگو و هزل سرای قدیم و جدید را برای رعایت جنبه اخلاقی نام نبرده اند و حکیم سوزنی را که از نظر دستور سخنوری گفتارش حجت لنوی است محکوم بهمین حکم ساخته اند و در حقیقت اقدام بدی نشده است این تعجب از دو نظر بود یکی شهاب هزل سراسر است و در این دستور که از این طبقه نام نبرده اند چرا متوجه اینکه شهاب هزل سراسر است نشده اند دیگر آنکه شهاب معاصر هاتف و صباحی و آذر و رفیق و عاشق و صباحی بوده و اگر بملاحظاتی خواسته اند از او نام ببرند چرا این تفاوت زمانی را منظور نداشته اند و مسلم است برای تاریخ نویسی کسانی که دستور تدوین تاریخ میدهند این خطای کوچک منفر نیست کسانی که در ضمن دو سال اخیر که گردش روزگار مرا بطهران آنکند و در پیشه معلمی بانهایت سختی و شوربختی عمری میگذرانم باثر خامه ناتوان من آشنائی یافته اند میداند که هر گاه سنت سراچه دل را بتوانم بالماس آب دیده سفقت آنگاه بگفتن و نوشتن قطعه های تاریخی و ادبی پرداخته و مقالات محمد زکریا و عمر خیام و ظایر آنها را تألیف و تحقیق کرده و بنظر ارباب تحقیق و تتبع رسانیده ام و باز سابقه دارند

که نظر من کمتر متوجه بملاحظات و مراعاتهای معمول امروز است و اگر در مطلبی نتیجه تحقیق خود را بامشهور موافق ندیده‌ام از اظهار عقیده پرورانی نداشت‌ام چنانکه در موضوع محمد زکریا برخی از آشنایان ما رنجش پیدا کردند و زبان سرزنش و نکوهش در مجالس گشودند ولی یاری آنکه چیزی در آن باب بنویسند نداشتند باز در موضوع عمر خیام که نتیجه تتبع ما با بسیاری از نوشته‌های کهنه و نو مخالفت پیدا کرده همان‌زمزمه پیش را رفقای دیگرمان تجدید کردند و حتی حضوراً نیز ملامت و طعن پرداختند و همین موضوع سبب شد که از طبع و شرفقت مهم آن مقاله صرف نظر کردیم و قارئین جریده شریفه ایران را از خود ناراضی ساختیم.

در صورتی که نتیجه بحث ما در باره محمد زکریا و عمر خیام در نظر جمعی از محققین ایران و خارج ایران پسندیده افتاد و از هر سو مرا به تکمیل ثانی و تدوین نخستین نشویق میکنند. (هر کسی بر طینت خود می‌تند) باری ما چون از اظهار عقیده در موضوعهای ادبی و تاریخی بی‌پروا بوده و برای خوش آمد زید و عمر و حق را قربانی باطل نمیکنیم درباره شهاب مختصر اشاره در حاشیه مقاله مذکور (شماره ۸ سال دوازده) شده و یاد آوری کردیم که ذکر نام او بی‌مورد است و منظوری بجز اصلاح امور این قسمت در تجدید نظر بعد نداشت.

پس از انتشار شماره هشتم سال گذشته نخست برای برخی از حسد پیشگان و همکاران که جانی را بناتوانی و نانی را بنالانی نمیتوانند بیابند ناچه رسد بجا سارت در اظهار مطالب ادبی پیراهن عثمانی شده و پاره از مقامات عالی معارفی

را که شغل و کار حاضر ما بدیشان مربوط باشد نسبت بنویسنده آن بدین ساختند و برای اثبات این مقصود برهانهای جعلی شفا می تراشیدند بامید آنکه اگر بنا بودی من هم نرسد لا اقل از پیشرفت مقامی جلوگیری کند نشسته و رأی زدند و گفتند وزیانی که در این فتنه جوئی بما رسید شناختن آنان که لاف دوستی میزدند و آزمون کسانی که جهل خود را پیوسته در پرده رباکاری و فریب مردم میبوشند و افزونی توکل بر ذات باری شد چه غضب بندگان خداوند اگر لطاف خدا شامل باشد اثری ندارد و زمام تقدیرات انسانی در دست دیگری است که مقامات دنیوی را خود می‌آورد و میبرد.

هنوز زخمهایی که از زبان نامهربان آشنایان بردل خورده بود بهبودی نیافته و باز نحوس نگارش این چند سطر که چون حق بوده در گامها تلخ اتفاق افتاده بود انگشت پشیمانی می‌گزیدم و بر شومی علم و ادب تأسف می‌خوردم که ادیب شهیر و شاعر نامدار معاصر آقای ملک الشعرائی بهار که رشته مودت ادبی در میانه این بنده و جناب ایشان چند ماهی بود پیوسته شده آن دوسه سطر حاشیه ما را موضوع مقاله درباره شهاب ترشیزی قرار داده و بتصور آنکه ما را از این سخن نکوهش و مذمت شهاب منظور بوده بر آن چند جمله متن و حاشیه اعتراضاتی وارد ساخته بودند. نخست یاد بیتی که قاضی مجدالدین اسمعیل شیرازی در محاسره شیراز بامیر مبارزالدین محمد یزدی نوشت اقدام که مبارزان جهان قلب دشمنان شکند

تورا چه شد که همی قلب دوستان شکنی

پس چون رشته دوستی آذینی و ارادت

وزارت معارف اقتاد و عیجوتی شده در صورتیکه پای وزارت معارف در میان نبوده و دستور تعلیمات را معلمین مدارس متوسطه و عالی تهیه کرده و نظر شورای عالی معارف رسانده و پس از جرح و تعدیل اعضای محترم شوری و تصویب فقط از طرف اداره تعلیمات به موقع اجرا گذارده میشود درست است که این دستور تمام پروگرام خوانده میشود و از طرف کارکنان مدارس و تعلیمات طرح آن تهیه میشود ولی مسئول صحت و سقم از روی قانون شورای عالی معارف است نه وزارت معارف بویژه آنکه در شورای فنی اعضای دانشمند و برجسته نیز وجود دارد که چشمداشت فضلا و ادا در جرح و تعدیل مواد ادبی بدیشان است .

در پایان مقاله باز مرقوم داشته اند :

و از این راه وزارت معارف هم خوب کرده است نام شهاب را در ضمن پروگرام مدارس ذکر کرده و شناسائی او را لازم شمرده و کسی اعتراض نباید داشته باشد .

در این باره و پاسخ این نکته نیز همچون آن دیگر است کسی اعتراضی با اقتادی بر کار وزارت معارف ننهادند که نیازمند این نکته پردازش باشد اگر منظور ما ایراد و اعتراض بر پروگرام معارف و بالتبع شورای عالی معارف باقرض آنای معترض محترم وزارت جلیله معارف بود از ایشان انصاف و از آموزگاران بصیر ادبیات گواهی میطلبیم که در سرپای آن دستور همین یک محل ایراد باقی مانده با ممکن است بوجد بنا چندین مورد دیگر آن خرده گرفت پس معلوم است که نه ما اقتاد از پروگرام نبوده بلکه تهیه زمینه برای اصلاح این گونه نواقص که

قلی میانه آن جناب و این بنده چنان استوار بود که از این مختصر حمله و ضربت قلمی آسبی بدان وارد نیامد خواستم از پاسخ آن چشم پوشم ولی وجود چند نکته که بیشک تجریر آنها از قلم توانای استاد سخن آقای بهار مسوق بدافه نبوده و تصور فرموده اندزیانی در خارج این دایره از آن بر این بنده وارد میاید سبب شد که از جزئیات و خرده گیری معمولی صرف نظر کرده و تنها ذهن قارئین محترم مجله را از وقوع در ورطه شک و شبهه در این موارد مخصوص رستگاری بخشم .

۱- حفاکونی یا عیب جوئی .

۲- شبهه درباره شهاب .

۳- ژاژخائی شهاب و لغت ژاژخا .

۴- هجو سرائی شهاب .

۵- شاعری شهاب .

۱- حق گوئی یا عیب جوئی

استاد محترم بهار در ص ۳۶ شماره

اول امسال ارمغان مرقوم داشته اند :

و اخیراً در مجله شریفه ارمغان مرقوم شده و بقلام یکی از نویسندگان و فضیلا محترم شرحی نسبت بشهاب ترشیزی مذمت شده و او را شاعری ژاژخای (مراد هجو ساز بوده است) نام برده و وزارت معارف را از ذکر نام چنین شخصی اقتاد و عیجوتی کرده اند .

در این عبارت چند نکته زنده و جود دارد که ناگزیر از توضیح در اطراف آنها هستیم الف - مذمت از وزارت معارف من که خود بار دیگر بمطالعه آنچه نوشته بودم و بطبع رسیده پرداختم و ندانستم از کجا آقای معترض محترم استنباط فرموده اند نسبت

فراموش نشده است که ملتفت نشویم موضوع پروگرام نویسی چه اندازه کار دشواری است بالاخره از همه بهتر آنست که در پایان این مطلب آن مثل عمومی را که راحت روح و آسایش روان است آورده وبگویم :

(بمن چه ؟ -- دمی را چه غمی ؟)

ب - خدمت شهاب - از این جمله و برخی جمله های دیگر مقاله ایشان چنین مستفاد میشود که نسبت بشهاب ترشیزی نظر مخصوصی داشته ایم در صورتیکه چنین نبوده و از نظر ایرانی و فارسی بودن شهاب ترشیزی که در دستور معارف نام برده شد یا شهاب اصفهانی که صدپله مقامش برتر از همنام ترشیزی او است و در پروگرام نامی ندارد . یا شهاب کرمانداهی یا علی شهاب ترشیزی از متوسطین فرقی ندارد شاعر فارسی زبان از نظر مکان و زمان در نظر ما سزاوار انتقاد و ایراد نیست ، چه ایران کشوری پهناور است که در سراسر آن استعداد ادبی برای ظهور ادبا و فضلا و شعرا فراهم است و زبان فارسی مانند زبان عربی روحی دارد که اگر جز ایرانی نیز آن را بیاموزد و در شاهکارهای نظم و نثر آن نظر دقیقی افکند استعداد سخن سرایی پیدا میکند مانند امیر خسرو دهلوی و فیض دکنی و محمود سامی پاشای بارودی (۱) و عابدیه تیموریه مصری (۲) - پس شهاب را از نظر مکان و زمان در نظر نگرفته ایم بلکه نویسنده این سطور بسلیقه خود چون منکر هجو و یاوه گوئی در شعر فارسی است لذا توجه بنام و آثار او را در تلو بزرگان سخن نگزیده دانست شهاب خواه خراسانی باشد خواه اصهبانسی

مخل بترقی و تنمیه روح ادبی مملکت میباشد بوده است و آقای ملک الشعرا قطع نظر از اینکه نویسنده این سطور رابطه شغلی با آن وزارتخانه دارد و این نسبت شاید پیراهن عثمانی برای دسیسه جویان خارجی شده و آزار گناهی برای او جلوه دهند از نظر تتبع و تحقیق نیز منصفانه و عادلانه حکم فرموده اند .

برای من که گدای خانه بدوش و کاشانه خرابم از اینکه ادیبی بزرگوار چنین نسبتی بدهد یا همکاری حدود فساد کند تفاوتی حاصل نمی شود و تنها قناعت و توکل بر خدای یکتا بهترین پشتیبان دنیا و آخرت است ولی از نظر انصاف و وجدان پسندیده نیست . گمان میکنم در تهیه دستور ایراد متوجه هیچیک از مواضع و مصوب و مجری نباشد چه اینگونه کارها پایه فنی و اساس علمی دارد که چون دستور از حدود آن تجاوز کند ناچار بدینصورت درمی آید .

عالم بودن فضلی است و تعلیم بدیگران فضیلت میباشد و تهیه دستور تعلیم موضوعی مافوق این موضوعهاست - اگر این کار آسان بود دولت ترکیه از (جون دیوی) فیلسوف مری امریکائی خواهش نمیکرد که برای نوشتن دستور تعلیم در مدارس با ترکان کمک فکری کند یا دولت عراق با وجود مری دانشمندی مانند ساطع بیگ - المصری از موزونه رئیس دارالمعلمین کلمبیا تقاضا نمیکرد بعراق مسافرت کند و زمینه پروگرام را تهیه کند هنوز جمله های ادمن ، دیملون مؤلف (تربیت نوین) و (سرتفوق انگلوساکسون) و گوستاو لوبون مؤلف (روح تربیت) با اصول پوسیده مدرسه داری و پروگرام نویسی فرانسه

سایر فضلا و دانشمندان محترم از دور و نزدیک شرح حال شهاب را از روی دیوان شعر او و سایر آثار پراکنده اش گرد آورده و سپس سبک شعر و انواع سخن او را جد و هزل و سایر مزایای شعری او خواهیم نوشت تا داد این شاعر ناداده نماند و در تاریخ ادبیات ایران فراموش نشود.

هرچه در اطراف این مسئله اندیشه کردم که نویسنده محترم از شبهه چه در نظر داشته اند دانسته نشد.

اگر منظور ایشان چنین باشد که شهاب را شناخته ایم شاعر است یا نافر ادیب است یا طیب دیوان دارد یا نه که نظری صواب نیست زیرا در تذکره های زمان قاجاریه که برای تهیه شرح احوال مجمر و دیگران کراراً بدانجا رجوع کرده ایم و در جای خود یکایک را نام برده ایم ترجمه احوال او را تا اندازه روشتر از آنچه مرقوم فرموده اند فرا گرفته ایم و در ذیل فهرست ریو دیده بودیم که دره التاج یا خیر و شیرین او در شماره ۳۵۲ و دیوان قصاید و غزلیات و اهاجی و قطعات شهاب در شماره بعد از آن ضبط شده است و از روی آنچه ریو در باره نسخه دیوان او نوشته میدانستیم که آن نسخه موزه بریتانیا مقدمه نثری بقلم شهاب دارد که در آنجا از مثنویهای دیگر خود نام میبرد و میگوید دو جلد کتاب تر نایف داشته است یکی تذکره الوزرا و دیگری تاریخ مجدول در آنجا تصریح میکند که همه مؤلفات دیگر او منظوم است و باز میدانستیم که این دیوان دو جزء دارد یکی آنچه در هرات جمع آوری کرده و دیگر آنچه پس از تاریخ جمع آوری

شمالی باشد یا جنوبی بالاخره ایرانی است و نسبت او بعموم ایرانیان مساوی است.

از همین جا است که خود شهاب چون دوره کامرانی و پخشوشی زندگانی او در اصفهان بوده هروقت از خراسان دلتک میشده آنک اصفهان داشته و در الهای آخر عرش سروده است: نیست گرد زندگان خیری خیره بنده و تا بمدح سروران مرده شعری سر کند مصلحت داری که از قبر جهان داران غور

یا ز گور بایستقر القماس زر کند یا بهندستان فرستد شعر خود را و اندر آن مدح رای دهل و دارای بیجا گر کند از خراسان خسته گشتم دارم آنک عراق تا صفادان چاره دردم به گشکر کند

ج - اشتباه لغوی بر نویسنده گرفته اند که لغت ژاژ خارا بمعنی محوسرا بقطعات استعمال کرد است برای پاسخ این قسمت به رقم (۳) مراجعه کنید.

۲ - شبهه در باره شهاب

آقای معترض محترم نوشته اند (در همان صفحه) : اکنون برای رفع شبهه از ایشان و

یاورنی راجع به صفحه ۲۴۲

(۱) - محدود - امی پاشا از شهرای بزرگ اخیر مصر است که در آغاز امر بر زبان فارسی و ترکی شعر میگفته و سپس بشعر عربی پرداخته و بمقامی رسید که امروز گفته های او حکم امثال سایر را در پیش فضلی عرب دارد.

(۲) - عایشه تیموریه خواهر احمد پاشای تیمور ادیب و کتابدوست معروف مصری است که در آغاز امر شاعری دیوانی ترکی و فارسی منظوم داشته و در اسلامبول طبع رسیده است.

ترجمه احوالی دارد کم و بیش قابل ملاحظه .
 مامکر اینکه شهاب شاعری بوده نسبتاً پرگو
 و همه آثار نظمی او را تا بیست هزار بیت هم
 نوشته اند نبودیم و نیستیم ولی بقول نظامی
 گنجوی :

لاف از سخن بگو در توان زد
 آن خشت بود که بر توان زد
 یا بقول معترض محترم که استاد بزرگ
 سخنرانی و سخنشناسی عصر حاضرند :

و کسی که اخلاق او از مردم عصرش عالی تر
 و بزرگوار تر نیست و بالاخره کسی که همچان روح
 رقیق و عاطفه تکرار دهنده ندارد ، آنکس
 نمیتواند شاعر باشد ولو مثل قافای صد هزار
 بگوید ، یا مثل فتحعلی خان صبا چند کتاب
 برآز شعر از خود یادگار بگذارد .

(نقل از مجله دانشکده - شماره ۷ - ص
 ۳۵۶ - مقاله شعر خوب)

ما از روی این دو دلیل و صدها برهان
 دیگر پس از مراجعه بخلاصه و زبده گفتار او که
 مرحوم هدایت نقل کرد ، معتقد شدیم که شهاب
 ترشیزی با اصطلاح آقای ملک الشعرای عصر ما
 شاعر نیست و با اصطلاح خودمان شاعری که
 شایسته آن باشد نامش در ردیف رودکی و
 منوچهری ناچه رسد بفتحعلی خان صبا و قافای
 که معترض محترم را در شاعری آن در مجال
 شبهه و شک نیست نامبرده شود . بقیه دارد

سروده و بر آن افزوده است و از مقایسه صفحات
 مربوط به قسمتی استباط کرده بودیم که بیش از
 ثلث آن هجر و دشنام مردم است ولی پس
 از تحقیقات زیاد از دوستان و رفقای ادبی
 خود از وجود نسخه آن در ایران مأیوس شدیم
 تا آنکه آقای ملک الشعرای اظهار فرمودند نسخه‌ای
 از آن دارند و چنان تصور میفرمودند که منحصر
 بفره است و این بنده اظهار داشت که در موزه
 بریتانیا نسخه دیگری از آن هست و خوش بختانه
 نسخه ثانی پس از مدت اندک زمانی در طهران
 پیدا شد آنرا سراسر مطالعه نموده فهمیدیم
 بهتر و برتر از آنچه هدایت در مجمع الفصحی
 آورده نه قصیده دارد و نه هجو باز میداستیم
 که پس از مراجعت از هرات معنات مشرف شده
 و بازگشته از سال ۱۲۰۹ تا ۱۲۱۶ در تربیت حیدری
 در ظل حمایت امیر اسحق خان قزاقی از سرکشان
 معروف و ادب پرور و نای آن عصر میریست
 است . در سال ۱۲۱۶ ماده تاریخ جشن عروسی
 پستی از فرزندان امیر اسحق خان را بنظم
 در آورده :

تاریخ این عروسی از پیش عقل چشم
 گفتا قران مه شد با زهره منور (۱۲۱۶)
 بنا بر این در وجود شهاب شک و شبهه
 داشته ایم و مگر آنکه زاده بوزینه و مرده
 نبوده ایم چه هر فردی از افراد خواد دانا و
 خواد نادان خواد شاعر و خواد غیر شاعر